

# انقلاب فرهنگی

## و اسلامی شدن

### رشته‌های علمی

اکبر میرسپاه

مقاله‌ای که ملاحظه می‌کنید، اجمالی است از بحثی مفصل که باید به صورت کتابی مستقل و یا مقالاتی مسلسل تحریر شود، اما از آنجا که طرح اجمالی آن نیز می‌تواند برای کسانی که دست اندرکار این مباحث هستند، مفید باشد و ضمناً نیاز شدیدی که به انتشار این گونه مطالب احساس می‌شود، موجب شد که به نشر آن اقدام شود.



نگارنده اذعان دارد بسیاری از قسمت‌های مقاله  
باید با توضیح و تفصیل همراه باشد اما توفیق به  
نگارش همین اندازه را غنیمت می‌شمارد و خداوند را  
سپاس می‌گزارد.

اکبر میرسپاه

این مهم که «آیا اسلامی شدن يك رشته علمی ضرورتی دارد  
یا اصلاً دارای معنی صحیحی هست یا نه؟» مسأله‌ای است  
که کم و بیش و گاه و بی‌گاه ذهن دانشمندان مسلمان را به  
خود مشغول داشته و هم اکنون نیز مورد توجه است.

در باره آغاز این مسأله تاریخ مشخصی را نمی‌توان  
یاد کرد و همین قدر می‌توان گفت که در اواخر دوره قاجاریه  
بعضی از رجال ایران تصمیم به ترویج علوم رایج در غرب،  
گرفتند.<sup>۱</sup>

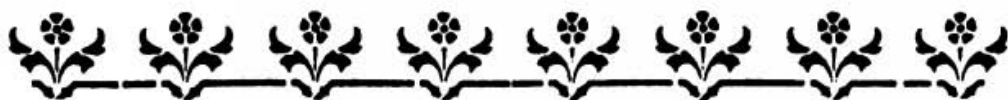
با مطرح شدن تدریجی رشته‌های علمی مزبور، که  
روش تجربی تقریباً تنها روش مقبول در آنها بود، کم کم این  
مسأله در ذهنها جوانه زد که: ما مسلمانان از آن نظر که  
مسلمانیم در برابر این علوم چه وظیفه‌ای داریم؟ آیا مانع  
رواج آنها شویم، یا کاری به آنها نداشته باشیم؟ و یا در رواج  
آنها بکوشیم؟ آیا این علوم به همین صورت باید پذیرفته  
شوند یا باید اول اسلامی شوند و آنگاه رواج یابند؟ آیا ممکن  
است آنها را اسلامی کرد یا سخن از اسلامی نمودن آنها،  
سخنی بی معنی است؟



با اندکی دقت روشن می‌شود که اساس مطلب عبارت است از اینکه آیا علم حسّاسیتی نسبت به مسلمان بودن عالم دارد یا ندارد؟ و اصولاً آیا علم هم به اسلامی و غیر اسلامی تقسیم می‌شود و یا این فقط علما هستند که به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم می‌شوند و علم را با هیچ يك کاری نیست؟ باری این تفکر همواره ادامه داشت اما به جهت آنکه جناحهای مسلمان سلطه نداشتند اختلاف نظر در این مسأله عملاً اهمیتی نداشت و جلب توجه نمی‌کرد و جدی گرفته نمی‌شد.

با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی به رهبری يك فقیه، فیلسوف، اخلاقی، عارف مسلمان یعنی حضرت امام خمینی - قدس سره - و حاکمیت اسلام، تصمیم بر این شد که بتدریج در همه شئون کشور این حاکمیت گسترش یابد. در همین راستا بود که مجدداً این مسأله مطرح شد اما این بار بسیار جدی و پر حرارت و نقطه اوج آن به تعطیل کشیده شدن دانشگاه‌ها در سراسر کشور و صدور فرمان تاریخی امام امت - قدس سره - جهت تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی در بیست و سوم خرداد هزار و سیصد و پنجاه و نه بود.

در میان دامنه وسیع فعالیت‌های ستاد، تغییر بنیادین و تجدید نظر و بازسازی متون و منابع درسی، اهمیت ویژه‌ای داشت و در واقع اساس تحولات بنیادی دیگر به شمار می‌رفت و درست در همینجا بود که آن مسأله با شدت مطرح شد. اکنون پس از گذشت حدود سیزده سال، همان مسأله



هنوز و تقریباً با همان شدت مطرح است و متأسفانه این جناح بندی در میان دانشمندان مسلمان، موجب القای شبهاتی برای مبتدیان گشته و عده‌ای را نیز در سردرگمی و حیرت غوطه‌ور ساخته است.

از آنجا که تعیین موضع در این مسأله نقش بسیار مهم و اساسی در انقلاب فرهنگی دارد و انقلاب فرهنگی ما اساس انقلاب اسلامی ما را تشکیل می‌دهد، پس بر هر دانشمندی فرض است در حد استطاعت خویش در حل این مشکل و پاسخ روشن به سؤال مذکور بکوشد.

در این نوشته با کمال تواضع و با اقرار به نارسایی قلم و داشتن بضاعت مزجات، کوشش شده است در طریق وصول به هدفی که ذکر شد گامی برداشته شود تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مفاهیم محوری پرتال جامع علوم انسانی

در آغاز باید مفاهیم محوری بحث را مشخص کنیم. برای تعیین آنها به مختصرترین تعبیر از مسأله می‌نگریم که بدین صورت است:



«آیا علم به اسلامی و غیر اسلامی تقسیم می‌شود؟»

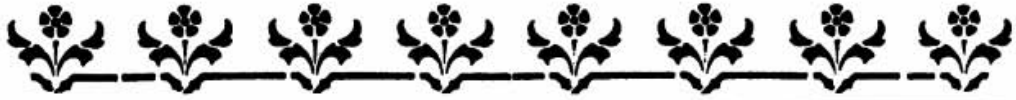
بنابراین مفاهیم محوری عبارتند از: ۱ - علم ۲ - اسلامی ۳ - تقسیم.

تعبیر «غیر اسلامی» نیز چون نفی اسلامی است، با روشن شدن مفهوم «اسلامی» روشن می‌شود:

#### ۱ - علم

اگر به تناسب حکم و موضوع توجه کنیم، پی می‌بریم مسلماً از این واژه در اینجا علم حضوری مراد نیست و فقط سخن در نوع حصولی آن است؛ اما می‌دانیم که همین علم حصولی دارای اصطلاحات مختلفی است که از نظر وسعت و ضیق شمول مفهومی، بسیار متفاوت می‌باشد، بنابراین وسیعترین اصطلاح، حتی به يك قضیه، علم اطلاق می‌شود. همین که يك قضیه مشتمل بر حکمی است و از وراء خود حکایت می‌کند، کافی است که بر آن «علم» اطلاق کنیم.

باز مسلم است که چنین اصطلاحی از علم در اینجا مراد نیست اما اینکه کدام اصطلاح مراد است گاه آن را منحصر در اصطلاح پوزیتویست‌ها می‌کنند و گاه وسیعتر از آن مراد می‌شود به نظر می‌رسد که هیچ اشکالی ندارد همین مفهوم وسیعتر را اراده کنیم و چنین بگوییم: علم عبارت است از: مجموعه‌ای از قضایا که دارای محوری واحدند و با



یکدیگر تناسب دارند و در نتیجه يك منظومه معرفتی را تشکیل می‌دهند. بنابراین علم هویتی مجموعی دارد و باید آن را به صورت يك جریان نگریست.

## ۲ - اسلامی

«اسلامی» یعنی منسوب به اسلام و می‌دانیم که در نسبت، ادنی مناسبت کافی است یعنی همین که يك نحو ارتباط - به هر شکل که باشد - وجود داشته باشد کفایت می‌کند.

با مطرح شدن تدریجی رشته‌هایی که فقط روش تجربی دارند کم کم این مسأله در ذهنها جوانه زد که: ما مسلمانان از آن نظر که مسلمانییم در برابر این علوم چه وظیفه‌ای داریم؟ آیا مانع رواج آنها شویم؟ آیا باید اول اسلامی و بعد پذیرفته شوند؟ یا... و...

حال وقتی منظومه‌ای معرفتی را اسلامی می‌شماریم، نفس این تعبیر چندان مؤونه‌ای لازم ندارد؛ چه همینکه مطرح



کنندگان آن مسلمان باشند، مجوز تعبیر حاصل است و یا همینکه مطالب آن مورد پذیرش اسلام باشد و یا محتوایش مؤید مطالبی از اسلام باشد و امثال اینها که خلاصه آن ادنی مناسبت را تأمین کند، این توصیف اشکالی ندارد.

اما اینکه آیا ما در این مسأله، می‌خواهیم به ادنی مناسبت اکتفا کنیم یا چیزی بیش از آن را مد نظر داریم، چیزی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

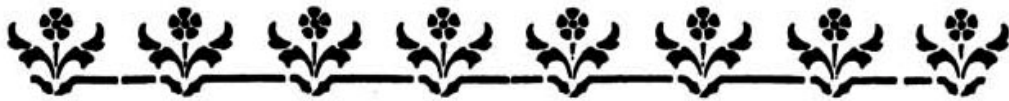
بنابراین، کسانی که از صرف توصیف يك علم به «اسلامی» بر می‌آشوبند و فکر می‌کنند این توصیف مؤونه بسیار می‌خواهد، بر صواب نیستند.

### ۳ - تقسیم

هر چند مفهوم تقسیم روشن است، اما باید توجه داشت که تقسیم يك وقت در خارج از ذهن انجام می‌گیرد که بر آن تفکیک و تجزیه اطلاق می‌شود و گاهی در ذهن صورت می‌گیرد که بر آن تحلیل اطلاق می‌شود. در مسأله‌ای که مورد بحث است، مراد از تقسیم همین صورت دوم آن است چه سخن بر سر تقسیم يك رشته معرفتی است.

اگر در مطلبی که ذکر شد اندکی دقت شود، این نکته نیز به دست می‌آید که: اصلاً این بحث يك بحث معرفت شناختی است پس در برابر آن نفیاً و اثباتاً باید از این دیدگاه موضع گرفت.





## تنقیح محلّ نزاع

ممکن است به ذهن چنین آید که اگر محلّ نزاع خوب مورد توجه قرار گیرد، اصل نزاع از میان بر می‌خیزد و معلوم می‌شود در آن حدّی که واقعاً تقسیم علم ادّعا می‌شود، طرفین توافق دارند. بنابراین نزاع در این مسأله نزاعی لفظی است؛ اما واقع، از این قرار نیست، هرچند نمی‌توان انکار کرد که در میان منازعین افرادی یافت می‌شوند که نزاع آنان لفظی است.

مورد اختلاف دقیقاً عبارت است از: رنگ گرفتن علم (نه رنگ داشتن علما) از پیشش اسلامی، به گونه‌ای که این هویت مجموعی، از هویت‌های مجموعی دیگر کاملاً متمایز شود.

بنابراین حتی اینکه بعضی از بزرگان با طرح این مطلب که در نسبت، ادنی مناسبت کافی است پس جای این همه بحث و مجادله نیست؛ در واقع می‌خواهند با تخفیف دادن ادّعا، کدخدایان نزاع را فیصله دهند و این نمی‌تواند مورد قبول باشد.

## موضع این نوشتار

به نظر چنین می‌آید که مثبتین بر صواب باشند و نافیان





تقسیم و توصیف علم به اسلامی و غیر اسلامی خطایی  
خطرناک مرتکب شده‌اند.

### تبیین موضع

اگر سخن در بارهٔ تك قضیه‌ای در ذهن بود، بحث، مسیری  
دیگر پیدا می‌کرد اما باید توجه داشت که سخن در بارهٔ علمی  
است که هویت مجموعی دارد، منظومه‌ای معرفتی است و به  
صورت يك جریان می‌باشد. چنین چیزی هرگز نمی‌تواند  
صرفاً مجموعه‌ای از بدیهیات باشد و دیگر هیچ، اگر  
می‌توانست چنین باشد باز بحث، مسیر دیگری می‌یافت.

با پیروزی شکوهمند انقلاب  
اسلامی... این مسأله این بار  
بسیار جدی و پر حرارت مطرح  
شد و نقطه اوج آن، به تعطیل  
کشیده شدن دانشگاه‌ها در  
سراسر کشور بود.

چنین چیزی مبادی دارد و مسائلی. مسائل آن (آنهايي  
را که دقیقاً بتوان مسأله نامید نه مسامحه) قطعاً بدیهی



نیستند.

مبادی آن به دو بخش تقسیم می‌شود: تصویری و تصدیقی، ما را فعلاً در این مجال با بخش نخست کاری نیست اما برای توجه به چگونگی بخش دوم ذکر مقدمه‌ای کوتاه ضروری است:

بعضی از علوم از نظر طبقه بندی از علوم پایه محسوب می‌شوند. منظور از علوم پایه علمی هستند که خود بر علمی دیگر تکیه ندارند در حالی که علوم دیگر به گونه‌ای بر آنها متکی هستند مانند منطق، شناخت شناسی و فلسفه.

در برابر، علوم دیگری هستند که در عین اینکه ممکن است پایه برای بعضی دیگر باشند، خود بر پایه علمی دیگر استوارند؛ مثل فیزیک، شیمی، زیست شناسی.

اکنون - در باره اینکه مبادی تصدیقیه یک علم از چگونه قضایایی تشکیل شده‌اند - می‌گوییم: باید دید آن علم از کدام دسته است اگر از دسته علوم پایه بود البته همه مبادی تصدیقیه آن بدیهی است و الا ترکیبی از بدیهیات (اصول متعارفه) و اصول موضوعه است.

پس تنها مبادی تصدیقیه علوم پایه صد درصد بدیهی هستند و هیچ علمی نیست که سرا پا بدیهی باشد دیگر آنکه بر فرض بدیهی بودن یک مجموعه، باز سخن بر سر ترکیب اجزای آن و کیفیت استنتاج از آنها باقی است؛ زیرا این بخش نیز در غیر شکل اول، از بداهت برخوردار نیست. این



سخن لوازمی دارد که ما را به مقصود هدایت می‌کند:  
۱ - چون هیچ علمی یافت نمی‌شود که در همهٔ وجوه  
و اجزایش بدیهی باشد، پس هر علمی را باید از طریق  
تحصیل واجد شد و در مورد هیچ علمی به جهتی که ذکر شد،  
اشکال تحصیل حاصل، مطرح نمی‌شود. حال که چنین است  
می‌گوییم:

تحصیل علم يك سلوك است؛ سلوکی عینی با قوای  
ادراکی، در ذهن و در عمل. و عمل پیوسته مسبوق به انگیزه  
است. و انگیزه به بینشهای بنیادین وابسته است، پس با  
تحول بینشهای بنیادین، انگیزه‌ها، متحول می‌شوند و با  
تحول انگیزه‌ها، نحوهٔ سلوك متحول، می‌گردد و با تحول  
نحوهٔ سلوك، نحوهٔ تحصیل علم تغییر می‌کند. به همین جهت  
هم هست که دیده می‌شود رو آوردن به يك علم و یا رشد  
بخشهای مختلف يك علم با تفاوت بینشهای بنیادین، متفاوت  
می‌شود. این مطلب با توجه به تاریخ علوم و جغرافیای  
پیدایش و بالندگی آنها، بخوبی قابل فهم است و ما فعلاً  
برای رعایت اختصار از پرداختن به آنها صرف نظر می‌کنیم.

۲ - هیچ علمی نیست که در طبقه بندی علوم، بی  
طبقه باشد. پس یا در طبقات فوقانی قرار دارد یا در طبقات  
زیرین. اگر به صورت اول باشد، قطعاً ابتدای منطقی و  
معرفت شناختی بر طبقات زیرین دارد. بنابراین هر مکتبی  
در طبقات زیرین شکل گیرد و یا انتخاب شود، در طبقات  
زیرین تأثیر گذاشته و آنها را در حال و هوای خود نگه خواهد



داشت.

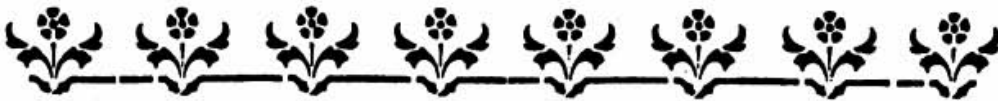
و اما علوم پایه، نیز به گونه‌ای متأثر از علوم بعد از خود هستند؛ بدون آنکه چنین تأثیری مستلزم دور باطل باشد، این قسمت از بحث را با آنکه نیاز به بسط و شرح دارد، از بسط و شرح آن می‌گذریم و همین قدر می‌گوییم که نحوه تأثر می‌تواند به گونه‌های مختلفی باشد مانند: پدید آمدن مسائل جدید در علوم پایه و در نتیجه گسترش یافتن آنها؛ پدید آمدن بعضی از بصیرتها و تنبّه‌ها که به برکت آنها بعضی از خطاها در علوم پایه کشف و در نتیجه تصحیح می‌گردد؛ تأیید بعضی از مطالب علوم پایه و در نتیجه راسختر شدن عقیده در باره آنها که موجب جدی گرفتن آنها و بیشتر کار کردن روی آنها و تحصیل علم به لوازم دورتر و طبعاً رشد بیشتر آن بخش می‌شود؛ و....

تغییر بنیادین و تجدید نظر و  
بازسازی متون و منابع درسی،  
اهمیت ویژه‌ای دارد

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که علم پایه‌ای مثل منطق یا فلسفه، تقسیم به اسلامی و غیر اسلامی شود، در حالی که می‌دانیم از نظر طبقه‌بندی، منطق و فلسفه قبل از معارف دینی قرار می‌گیرند.

ولی ما فعلاً با علوم پایه کاری نداریم و برای همین

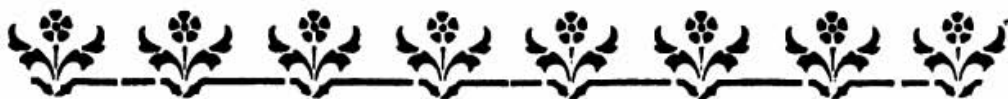




جهت، توجه را بر روی علوم مذکور در فوق متمرکز می‌کنیم: به گونه‌ای که بحث سوق داده شد، به نظر می‌رسد برای خواننده عزیز، قبول جواز تقسیم علوم یاد شده به اسلامی و غیر اسلامی، امر مشکلی نباشد؛ در عین حال متذکر می‌شویم همانطور که گفته شد طبقات زیرین بر طبقات زیرین ابناء منطقی و معرفت شناختی دارند؛ بنابراین، هر نظریه و مکتبی در طبقات زیرین شکل گیرد و یا انتخاب شود، در علوم مزبور تأثیر گذاشته و آنها را در حال و هوای خود نگه خواهد داشت، بدین صورت که:

أ - اصول موضوعه‌ای که از آنها برای اثبات مسائل علم سود می‌بریم، در مجموع تغییراتی خواهند کرد؛ مثلاً کسی که دیالکتیکی با مسائل برخورد می‌کند با کسی که پراگماتیستی و یا اگزیستانسیالیستی و یا بر طبق منطق کلاسیک برخورد می‌کند، هرگز از يك نوع اصول موضوعه سود نخواهد برد.

ب - نحوه نگرش به پدیده‌ها و امور واقع متفاوت خواهد بود، مثلاً نگرش به آنها با این پیش فرض که آنها حکیمانانه تنظیم شده‌اند و بدون این پیش فرض، به يك گونه نخواهند بود. و یا نگرش به آنها با این پیش فرض که همه آنها ماهیت «از اویی و به سوی اویی» دارند و بدون این پیش فرض، به يك صورت نخواهند بود.



### خلاصه سخن

۱ - وقتی سخن از اسلامی یا غیر اسلامی بودن يك علم می‌رود، اسلامی یا غیر اسلامی بودن خود آن علم مراد است نه علمای آن علم و یا کار برد آن علم.

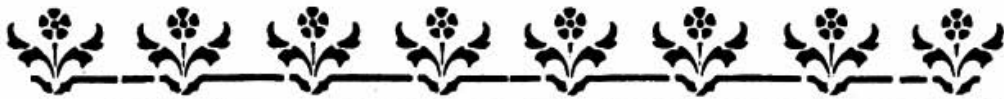
۲ - وقتی می‌گوییم يك علم، اسلامی است، هرگز به آدنی مناسبت نمی‌خواهیم اکتفا کنیم؛ هر چند آدنی مناسبت برای تجویز نسبت دادن به اسلام، کافی است.

۳ - دایره ادعای امکان تقسیم علم به اسلامی و غیر اسلامی، شامل جمیع علوم (علم به معنایی که گذشت) می‌شود؛ اما ما را در این مقال با علوم پایه مثل منطق و فلسفه و یا علوم نزدیک به پایه مثل فیزیک و شیمی، کاری نیست و نیز سخن در اصل، راجع به علوم حقیقی است اما علوم وضعی را به همین طریق می‌توان قیاس کرد.

۴ - معنی اسلامی بودن يك علم این است که: رو آوردن به آن، رشد بخشهای معینی از آن، مجموعه اصول موضوعه آن و نحوه نگرش به پدیده‌ها و امور واقع، همه بر اساس بینشهای اسلامی، تحقق یافته است. علمی که چنین باشد:

أ - مسائل ناسازگار آن با بینشهای اسلامی، تصحیح و در صورت عدم امکان تصحیح، آن علم از آن مسائل تهذیب شده است.

ب - مسائلی که به مقتضای تعالیم کتاب و سنت باید



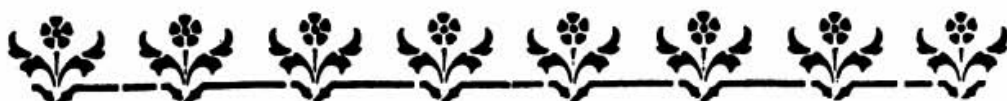
به آنها افزوده شود، افزوده شده است؛ پس آن علم تکمیل نیز گشته است.

ج - گفتیم: تحصیل هر علمی، يك سير و سلوك است. در علم اسلامی این سير و سلوك با معارف اسلامی، توجیه شده است.

علوم پایه به گونه‌ای متأثر از علوم بعد از خود هستند و چنین تأثیری مستلزم دور باطل نیست هیچ اشکالی ندارد که علم پایه‌ای مثل منطق یا فلسفه، تقسیم به اسلامی و غیر اسلامی شود در حالیکه می‌دانیم از نظر طبقه‌بندی، منطق و فلسفه قبل از معارف دینی قرار می‌گیرند.

علمی که این امور (تصحیح، تهذیب، تکمیل، توجیه) در آن رخ داده باشد چگونه ممکن است دارای رنگ و بو و طعم ویژه‌ای نباشد در عین اینکه ذره‌ای به علمیت آن آسیب نرسیده است؛ چه، در این فرایند، نه اختلاط و جابجایی





غلطِ روشها مطرح است و نه کاستن واقع بینی.  
ما این ویژگی را که از آن خود علم است نه عالم و  
یا کار برد علم، به «اسلامی» تعبیر می‌کنیم.  
از خداوند می‌خواهیم که همه ما را در راه محقق  
ساختن چنین علومی مدد رساند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

پاورقی‌ها

۱ - ما را در این مجال با انگیزه‌های ایشان و اینکه آیا همه در این عمل  
مخلصانه قصد خدمت داشتند یا امور دیگری، کاری نیست. و باید در مبحث  
تحلیل تاریخی آن دوران، به آنها پرداخت.